

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ



خلاصه کتاب

## آشنایی با قرآن

(جلد ۵)

استاد شهید مرتضی مطهری (رحمته الله علیه)

به اهتمام:

دکتر علی اصغر خندان



انتشارات  
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: خلاصه کتاب آشنایی با قرآن (جلد ۵)

مؤلف: شهید مرتضی مطهری

به اهتمام: دکتر علی اصغر خندان

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام

طراح جلد: محمدحسین بصیری

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۴۲۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۸۵-۸

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۲ و ۳/ تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳، تلفن مرکز پخش: ۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱  
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه  
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲  
فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: [pub@isu.ac.ir](mailto:pub@isu.ac.ir)

سرشناسه: مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸-۱۳۵۸.  
عنوان و نام پدیدآور: خلاصه کتاب آشنایی با قرآن ج ۵/  
مرتضی مطهری؛ به اهتمام علی اصغر خندان.  
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ج ۸.  
شابک ج ۵: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۸۵-۸  
موضوع: قرآن -- تحقیق  
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴  
شناسه افزوده: خندان، علی اصغر، ۱۳۴۸-  
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)  
رده بندی کنگره: BP ۶۵/۲  
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۸۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۱۴۷۴

«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است»  
تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مولفان و مصنفان ایران قرار دارد.



## فهرست مطالب

۵.....	سخن ناشر.....
۷.....	پیشگفتار.....
۱۳.....	﴿تفسیر سوره زخرف﴾.....
۳۷.....	﴿تفسیر سوره دخان﴾.....
۵۷.....	﴿تفسیر سوره جاثیه﴾.....
۷۱.....	﴿تفسیر سوره فتح﴾.....
۷۹.....	﴿تفسیر سوره قمر﴾.....
۹۱.....	کتابنامه.....
۹۳.....	نمایه آیات.....
۹۷.....	نمایه روایات.....
۹۹.....	نمایه فرهنگی.....
۱۰۳.....	فهرست الفبایی آثار استاد مطهری (۸۵ عنوان و ۱۱۶ جلد).....
۱۰۷.....	سیر مطالعاتی آثار استاد مطهری.....



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»  
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى  
كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ  
(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل / آیه شریفه ۱۵)

### سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران

اصولی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی-پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است. دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه‌السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

وَاللَّهُ الْعَمَد

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ  
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر، ۱۷-۱۸)

#### پیشگفتار

سنت بازنویسی آثار علمی مهم، از دیرباز در تمدن اسلامی سابقه داشته که این کار با عناوین یا پیشنوندهایی مانند تلخیص، خلاصه، ملخص، مختصر، مختار، منتخب، گلچین، گزیده و حتی مهذب و تهذیب و... انجام می شده و خود استاد مطهری نیز مکرراً به مصادیقی از این امر اشاره کرده است، از جمله: تلخیص کتاب النفس ارسطو توسط ابن رشد (مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۱۴۹)؛ تلخیص المحصل فخر رازی توسط خواجه نصیر (مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۲۹۱)؛ تلخیص الشافی سید مرتضی توسط شیخ طوسی (مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۵۴۸)؛ تلخیص و تهذیب سیره ابن اسحق توسط ابن هشام (مجموعه آثار، ج ۴، ص ۷۴۵)؛ بازنویسی کتب اربعه با حذف مکررات توسط ملامحسن فیض کاشانی با عنوان «وافی» (مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۴۱۶)؛ تهذیب و اصلاح کتاب اثولوجیا توسط ابویعقوب کندی (مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۴۶۱)؛ تهذیب کتاب وسائل الشیعه، با نام تهذیب الوسائل توسط آیت الله بروجردی (مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۵۴)؛ و...

نکته جالب این است که گاهی تلخیص یک اثر، توسط خود

مؤلف آن اثر صورت می‌گیرد مانند تلخیص تفسیر روایی صافی که مرحوم فیض کاشانی آن را با ایجاز و گزیده‌گویی در کتابی با عنوان «الاصفی» خلاصه کرده است.

نکات مذکور از این جهت بیان شد که گاهی نسبت به ارزش علمی خلاصه آثار تردید می‌شود. اما سنت ممدوح تلخیص آثار در تمدن اسلامی حاکی از آن است که اساساً اصل اثر و خلاصه آن، کارکردهای متفاوت و ارزش خاص خود را دارند.

برای توضیح نکته مذکور و به صورت تطبیقی درباره آثار استاد مطهری می‌توان چنین مثال زد که از یک سو تلخیص کتاب تألیفی مفصلی مانند «خدمات متقابل اسلام و ایران» با بیش از ۶۰۰ صفحه به خواننده کمک می‌کند خیلی راحت‌تر به رئوس و چکیده مطالب استاد مطهری در هر بخش دست یابد. از سوی دیگر تلخیص کتابی که مجموعه مقالات استاد مطهری در مجله «زن روز» بوده و به همان ترتیب در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» منتشر شده، به خواننده کمک می‌کند تا مطالب کتاب را هم به صورت گزیده و هم در قالب منسجم و ترتیب منطقی درک کند.

نکات پیش‌گفته درباره برخی آثار استاد مطهری اهمیت مضاعفی می‌یابد و آن اینکه بسیاری از این آثار، متن پیاده شده سخنرانی‌های استاد است و خود ایشان فرموده‌اند: آنچه به صورت سخنرانی ایراد می‌شود - لااقل سخنرانی‌های من این چنین است - قابل چاپ شدن نیست، مگر اینکه از نو دستکاری شود. به علاوه وقتی که بنا است چاپ شود نمی‌توان به مطالبی که به صورت سخنرانی ادا شده قناعت کرد. (عدل الهی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۰). به عنوان مثال استاد مطهری ذیل هفت موضوع اصلی، ۲۶ سخنرانی مختلف در زمان‌های متفاوتی درباره امام حسین علیه السلام ایراد کرده که تمام آنها در کتاب «حماسه حسینی» جمع

## پیشگفتار • ۹

و منتشر شده است. و یا حدود ۲۰ سخنرانی، مصاحبه، مقاله و یادداشت استاد مطهری در دو کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» و «پیرامون جمهوری اسلامی» و اخیراً در کتابی با عنوان «آینده انقلاب اسلامی» یک جا منتشر شده است. تلخیص چنین آثاری با هدف انعکاس رؤس و چکیده مطالب همراه با قالب منسجم و ترتیب منطقی محتوای کتاب صورت گرفته است.

خوشبختانه رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز بر ارزش کار انجام شده صحه گذاشته و در دیدار اساتید طرح مطالعاتی و خلاصه‌کنندگان آثار شهید مطهری در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام درباره این خلاصه آثار فرمودند: «من کار را ذی قیمت می‌دانم. ... شما که اینها را تلخیص کرده‌اید و برنامه‌ریزی شده و شکل داده شده ارائه می‌دهید، خوب و با ارزش است.» (۱۳۷۹/۶/۱۴)

مجدداً تأکید می‌شود که اصل آثار استاد مطهری و خلاصه آنها، کارکردهای متفاوت و ارزش خاص خود را دارند. تلخیص این آثار هرگز جامعیت، جذابیت و لطف سخن استاد مطهری در آثار اصلی را ندارد و یقیناً مخاطبان را از مطالعه آنها بی‌نیاز نمی‌کند، اما می‌تواند هم برای کسانی که اصل آثار را مطالعه کرده‌اند در مقام مرور نکات مهم مفید باشد و هم مقدمه‌ای باشد که عده‌ای پس از مطالعه این خلاصه‌ها، تشویق شده و به مطالعه اصل آثار بپردازند.

رهبر معظم انقلاب در سال ۱۳۷۷ خطاب به اعضای کنگره بزرگداشت شهید مطهری فرمودند: «شما باید نظام فکری استاد مطهری را به صورتی فشرده، سنجیده، دقیق و جمع‌بندی شده در یک کتاب ترسیم کنید.» (۱۳۷۷/۲/۱۳) از آنجا که در تلخیص کتب مهم استاد مطهری، فهرستی از نکات اصلی هر کتاب همراه با نمودار درختی از ساختار منطقی مباحث نیز افزوده شده، دیگر

کارکرد مثبت این مجموعه آن است که در آینده می‌تواند دستمایه‌ای باشد برای ترسیم و تدوین نظام فکری استاد مطهری، ان شاء الله.

با عنایت به نکات بیان شده، امیدواریم تدوین خلاصه آثار استاد مطهری گامی در راه ترویج آرای این متفکر بزرگ اسلامی و مورد رضایت خود ایشان و خدمتی به جامعه دینی و علمی بوده باشد.

#### کتاب حاضر

آنچه پیش رو دارید، خلاصه کتاب «آشنایی با قرآن، جلد ۵» است. این کتاب تفسیر بخشی از سوره‌های زخرف، دخان، جاثیه، فتح و قمر را در بر دارد که استاد مطهری در جلسات هفتگی خانگی در قلهک تهران بیان نموده‌اند.

برای دقت بیشتر در نقل و تلخیص مطالب این کتاب، نکات تفسیری هر سوره را به تفکیک آیات ذیل آیه مربوط آورده‌ایم. به این ترتیب که ابتدا آیه مورد نظر ترجمه و در نهایت نکات تفسیر آمده است. به جهت یکسان‌سازی ترجمه‌ها و به علت اینکه در بیشتر موارد استاد مطهری به طور جداگانه به ترجمه آیات اشاره نکرده است، از ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی استفاده کرده‌ایم، البته به جز موارد نادر که به خاطر اختلاف نظر با رأی استاد مطهری، نکته مورد نظر استاد در ترجمه منعکس شده است.

در برخی از سوره‌ها به خاطر ضبط نشدن نوار یا مفقود شدن یا افتادگی آن، بخشی از مطالب استاد در دست نیست. در مواردی که آیات حذف شده، در حد یکی - دو آیه بوده‌اند، به جهت حفظ سیاق و پیوستگی مطالب، آیه و ترجمه آن افزوده شده است. آثار قرآن پژوهی استاد مطهری فراوان است و علاوه بر تفسیر



ترتیبی (در کتب «آشنایی با قرآن») و تفسیر موضوعی (در کتبی مانند «انسان در قرآن»، «زندگی جاوید یا حیات اخروی»، «شناخت از نظر قرآن»، «انسان‌شناسی قرآن»، «جامعه و تاریخ در قرآن»، «فطرت در قرآن» و ...)، ایشان در اکثر قریب به اتفاق آثار خود، ذیل موضوعات مختلف فکری، به اشارات و استنادات قرآنی می‌پردازد که این امر حاکی از تعلق خاطر ایشان به قرآن کریم به عنوان منبع معرفتی اصلی در تعالیم اسلامی است. برخی از پژوهشگران معتقدند با مراجعه به آثار قلمی و گفتاری برجای مانده از استاد مطهری روشن می‌شود که رجوع ایشان به قرآن تحت تأثیر شرایط حاکم بر جامعه و سیاست، روند صعودی پیموده و این وضعیت در سال‌های پایانی حیات ایشان بیشتر و بیشتر شده است.

والحمد لله رب العالمین

علی اصغر خندان

بهار ۱۴۰۱



### ﴿تفسیر سوره زخرف﴾

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»

(۶۶)

«آیا جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان به سراغشان

آید در حالی که نمی فهمند؟!»

پس از این که بیان سرگذشت هایی از موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام در آیات قبل، به حال رؤسا و ملأ قریش سودی نبخشید، این آیه تقریباً بیان یأس آمیزی درباره آن هاست. «يَنْظُرُونَ» به معنای «بمنتظرون» است. کلمه «نظره» علاوه بر معنی نگاه، به معنی مهلت هم هست.<sup>۱</sup> پس «هَلْ يَنْظُرُونَ» یعنی آیا منتظر چیزی جز مرگ یا قیامت خواهند بود؟ یعنی دیگر چیزی نمانده که به این ها گفته نشده باشد و امیدی به حال این ها نیست. (این در واقع زبان حالشان است نه این که خودشان جز این انتظار نمی کشند.) «الساعة» در قرآن معمولاً به معنای قیامت آمده است و از

---

۱. در قرآن، آمده است «وإن كان ذو عسرة فنظرة إلى ميسرة» «اگر مدیون برای ادای دین خود در مشقت است، بر داین است او را تا وقتی که تمکنی پیدا کند و در یسر قرار بگیرد مهلت بدهد» (بقره/ ۲۸۰). در این جا هم کلمه «نظره» به معنی مهلت و انتظار است.

باب این که هر کسی که بمیرد قیامت او به پا شده است<sup>۱</sup> از مرگ هم به «قیامت» تعبیر می‌شود، پس یا مقصود این است که مرگ ناگهانی، آن‌ها را در کام خود می‌گیرد یا قیامت کبرا به طور ناگهانی برپا می‌شود. اگر مقصود از «الساعه» مرگ باشد ممکن است مراد همان مرگ دسته‌جمعی این‌ها در جنگ بدر باشد.

«الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (۶۷)

«دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند، مگر پرهیزگاران».

آیات قبل نقد حال اشراف قریش بود. آن‌ها یک دسته به هم بافته و به اصطلاح امروز یک «طبقه» بودند که وحدت طبقه‌ای و همکاری بسیار شدیدی با هم داشتند. تکیه قرآن هم بیشتر روی «همبستگی طبقاتی» آن‌هاست نه «همبستگی قبیله‌ای» آن‌ها. در قرآن یک کلمه از همبستگی قبیله‌ای قریش نیامده است؛ مثلاً اسمی از «بنی‌هاشم» یا «بنی‌امیه» نیامده ولی اسم ملاً قریش آمده است.

در این آیه قرآن می‌خواهد بگوید این‌ها که در دنیا با یکدیگر دوست و متحد و علیه پیامبر ﷺ متشکل هستند، مبنای دوستی و وحدتشان علیه پیامبر ﷺ امور انسانی نیست بلکه منافعتشان است، در نتیجه این دوستی‌ها در قیامت که پای مطامع در کار نیست و حقایق ظهور می‌کند تبدیل به دشمنی خواهد شد.\*

کلمه «أَخِلَاءُ» (جمع خلیل) از ماده «تَخَلَّلُ» به معنی آمیختگی و یکی شدن است.<sup>۲</sup> دو نفر وقتی با همدیگر دوست

۱. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ» «هر کس که می‌میرد، به عالم قیامت خودش وارد می‌شود» (بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۷).

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۱۸-۱۳.

۲. عده‌ای معتقدند خلیل از ماده «خَلَّتْ» به معنی حاجت است و به دوست از آن جهت «خلیل» می‌گویند که به نیازمندی‌های دوستش رسیدگی می‌کند؛ یعنی به اعتبار یکی از شرایط و آداب دوستی، به دوست، «خلیل»

می‌شوند، ولو ریشه‌اش مطامع باشد بالأخره با یکدیگر اختلاط و امتزاج روحی پیدا می‌کنند، و روح‌هایشان از همدیگر متأثر می‌شود. به همین دلیل در آیه شریفه، کلمه «اخلاء» آمده است.

قطع نظر از ارتباط این آیه با آیات قبلی که در بالا بیان شد، خود این آیه یک اصل کلی است. همیشه وقتی دو نفر یا یک عده با یکدیگر دوست می‌شوند وجه مشترکی در کار است و حتماً یک نوع سنخیت روحی دارند و از وجود یکدیگر بهره‌ای می‌برند. دوستی مینا و علت می‌خواهد. حکما می‌گویند معلول تابع علت است؛ تا علت هست معلول هم هست؛ علت که رفت معلول هم می‌رود. دوستی‌هایی که بر مبنای مطامع مادی است تا وقتی می‌تواند ادامه داشته باشد که پای مطامع مادی در میان باشد؛ وقتی که رفت علت دوستی از میان می‌رود، خصوصاً اگر با آشکار شدن حقایق، همان علت دوستی به علت دشمنی تبدیل شود؛ مثلاً در قیامت که حقایق روشن می‌شود شخص می‌بیند همان چیزی که در دنیا محبتش را جلب می‌کرد برایش آتش آورده است؛ یعنی همان ملاک دوستی، ملاک دشمنی می‌شود.

اما اگر دو نفر بر مبنای معنویات، بر اساس توحید و عقیده و ایمان در دنیا با یکدیگر دوست باشند، در قیامت این دوستی نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه شدیدتر می‌شود، چون علت باقی و شدیدتر شده است.

قرآن به مسئله «اخوت فی الله» اهمیت می‌دهد و طرفدار این نیست که انسان خداپرست در فردیت زندگی کند. اگر انسان

---

می‌گویند؛ اما اگر خلیل به این معنا باشد، مثلاً ما خدا را به اعتبار این که از ابراهیم رفع نیاز می‌کند، می‌توانیم «خلیل ابراهیم» بنامیم، ولی حضرت ابراهیم را نمی‌توانیم «خلیل الله» بگوییم.

به خاطر غیرخدا کسی را دوست داشته باشد، نوعی نقص و شرک است و با دوستی خدا نوعی تضاد پیدا می‌کند؛ اما دوست داشتن دیگران برای خدا عین توحید است. مؤمنین نباید نسبت به یکدیگر حقد و کینه داشته باشند.<sup>۱</sup> به همین دلیل در دستورهای دینی آمده است که اگر دو نفر مؤمن نسبت به یکدیگر کدورتی پیدا کردند، این کدورت نباید بیش از سه روز ادامه یابد و هر دو باید برای رفع آن اقدام کنند.

در پایان بحث تفسیری این آیه، به تعدادی از روایات در زمینه «مُؤَاخَاتِ فِي اللَّهِ»<sup>۲</sup> اشاره می‌کنیم: ۱. در حدیثی آمده است که پیامبر ﷺ به اصحابشان فرمودند: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟» در میان دستگیره‌های ایمان کدام یک محکمتر است؟ یکی گفت: نماز؛ دیگری گفت: روزه؛ سومی گفت: حج و... حضرت فرمود: «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»<sup>۳</sup> یعنی یکدیگر را برای خدا دوست و یا دشمن داشتن، محکم‌ترین دستگیره ایمان است.

۲. علی عليه السلام راجع به شرایط دوستی می‌فرماید: «اگر کسی یک خصلت نیک در او باشد و سایر خصلت‌ها را نداشته باشد برای من قابل تحمل است که به خاطر همان خصلت با او دوستی کنم. اما دو چیز رکن دوستی است و نبودشان قابل تحمل نیست: یکی «عقل» است و دیگری «دین». در ادامه می‌فرمایند: چون اگر دین

۱. جزء دعاهایی که مؤمنین در قنوت می‌خوانند این آیه قرآن است که: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» «خدایا ما و برادرانی که در ایمان بر ما سبقت داشتند را ببامرز و در دل‌های ما کدورتی نسبت به اهل ایمان قرار نده، تو رؤوف و مهربان هستی» (حشر/ ۱۰).

۲. به معنی برادری و دوستی به خاطر خدا می‌باشد.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.

نباشد من اصلاً امنیت ندارم و دائماً نگران هستم که مبادا به من حقه‌ای بزند و زندگی توأم با بیم و ترس گوارا نیست، همچنین فقدان عقل، نبود حیات است و چنین شخصی مثل مُردگان است.<sup>۱</sup>

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: بپرهیز از کسی که به خاطر طمع یا ترس یا شکم با تو دوستی و برادری می‌کند. اما پارسایان را ولو از گوشه‌های تاریک زمین پیدا کن هر چند عمرت را در جستجوی این‌ها فانی کنی. خداوند بعد از پیامبران در روی زمین فاضل‌تر از پارسایان خلق نکرده است. خداوند هیچ نعمتی را به اندازه نعمت معاشرت و دوستی با اتقیا و پاکان به بنده‌ای نمی‌دهد.<sup>۲</sup> بعد حضرت آیه مورد بحث را خواندند تا بفهمیند که این گونه دوستی‌ها تا ابد باقی است.

۴. علی علیه السلام می‌فرماید: ناتوان‌ترین مردم آن کسی است که نتوانسته است برای خودش دوست پیدا کند و از او ناتوان‌تر کسی است که دوست به دست آورده را از دست بدهد.<sup>۳</sup> دستورهای زیادی که در زمینه چگونگی رفتار با دوستان واقعی بیان شده، برای این است که اسلام می‌خواهد دوستی‌هایی که بر مبنای الهی است

۱. «مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خِصْلَهُ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اعْتَفَرْتُ فَقَدْ مَابِسْوَاهَا وَ لَا اَعْتَفِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لَا دِينَ لِأَنَّ مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةَ الْأَمْنِ فَلَا يَتَهَيَّأُ بِحَيَاةٍ مَعَ مَخَافَةٍ وَ فَقَدْ الْعَقْلُ فَقَدْ الْحَيَاةُ وَ لَا يِقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ» (کافی، ج ۱، ص ۲۷).

۲. «إِحْدَرَأَن تُؤَاجِي مَنْ أَرَادَكَ لِيَطْمَعَ أَوْ خَوْفٍ أَوْ أَكَلٍ أَوْ شُرْبٍ وَ أَطْلَبَ مُؤَاجَاهِ الْأَتْقِيَاءِ وَ لَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ إِنْ أَفْتَيْتَ عُمَرَكَ فِي ظَلْمِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعَبِيدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّوَافِقِ لِصُحْبَتِهِمْ» (بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۲).

۳. «أَعَجَزَ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْأَخْوَانِ وَ أَعَجَزَ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مِنْ ظَفِيرٍ بِهِ مِنْهُمْ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۲).

حتماً باقی بماند.\*

«يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ» (۶۸)

«ای بندگانی من! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید».

در قیامت از طرف خداوند به متقین که ملاک دوستی هایشان خداست خطاب می شود: ای بندگانی من. این خودش یک پیام دوستی و دوستانه از خدا به این دوستان در راه خداست. به آن‌ها خطاب می شود که دیگر بر شما نه خوفی مسلط خواهد شد و نه هرگز غمناک و محزون خواهید بود. تفاوت «خوف» و «حزن» در این است که حالت انسان در مورد خطرات احتمالی «خوف» و در مورد ناراحتی های فعلی و یا قطعی آینده «حزن» نامیده می شود.

«الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ» (۶۹)

«همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند».

در این آیه مشخصات دیگری از این متقین بیان می شود. آن‌ها که به آیات پروردگار ایمان دارند و مسلمان هستند. یکی از معارف قرآن این است که روح اسلام تسلیم است. در روایات هم زیاد روی این مطلب تأکید شده است. اساساً گوهر انسانیت همین است. خدا انسان را به حکم فطرتی که به او داده حق خواه و تسلیم در برابر حق قرار داده است.

«ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ» (۷۰)

«و به آن‌ها خطاب می شود: شما و همسرانتان در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید».

این آیه خطاب به کسانی است که استحقاق بهشت را دارند؛ گفته می شود شما با همسرانتان البته به شرط آن که آن همسران هم

---

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۲۷-۱۸.



استحقاق بهشت را داشته باشند، وارد بهشت شوید. بنابراین یکی از نعمت‌های بهشتی این خواهد بود که افرادی همسرانی داشته باشند که پیوند تقوا، علاوه بر پیوند زناشویی، این‌ها را با یکدیگر مرتبط کرده باشد؛ یعنی در ردیف اخلاقی باشند که قرآن نام می‌برد. آیات بعد قسمتی از تنعمات آن‌ها را ذکر می‌کند که ضرورتی ندارد بگوییم؛ به کسانی که با همسرانشان در بهشت هستند اختصاص دارد؛ بلکه شامل همه می‌شود. قبل از تفسیر این آیات به این مطلب می‌پردازیم که آیا معاد جسمانی است یا روحانی؟ بدون شک ما در این دنیا با دو نوع لذت و رنج مواجهیم: لذت‌ها و رنج‌های جسمانی و لذت‌ها و رنج‌های روحانی، که خود لذت یا رنج جسمانی هم باز روحی است، یعنی اگر روح نباشد جسم لذت یا رنج نمی‌برد. لذت و رنج‌های جسمانی یعنی لذات و رنج‌هایی که انسان با روحش از راه جسم می‌برد. در لذت‌ها و رنج‌های جسمانی دو خاصیت است: یک این که آن‌ها به عضو معینی اختصاص دارد، برعکس لذت‌ها و رنج‌های روحانی که به عضو معینی اختصاص ندارد و دیگر این که با یک محرک بیرونی ارتباط دارد؛ یعنی تأثیر متقابلی میان یک عامل بیرونی و درونی است. یک عده معتقدند عذاب‌ها و پاداش‌های آخرت روحی محض است؛ مثلاً لذتش از نوع لذتی است که یک انسان از علم می‌برد، البته در آخرت این نوع لذت‌ها بسیار قوی‌تر و نیرومندتر از دنیا هستند. اصولاً لذات و آلام روحانی قابل مقایسه با لذات و آلام جسمانی نیست.<sup>۱</sup>

۱. علی علیه السلام در دعای کمیل می‌گوید: «هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَزَنِ نَارِكِ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكِ» «گیرم بر آتش جسمانی تو صبر کنم، چگونه بر فراق تو که عذاب روحانی است صبر کنم» (اقبال الاعمال، ص ۷۰۸).

آن‌هایی که نظر محققانه‌تر داشته‌اند گفته‌اند که بدون شک لذات و آلام روحانی به جای خود هست، ولی از منطق قرآن این مطلب را درک می‌کنیم که لذات و آلام جسمانی هم قطعاً وجود دارد. البته اختلاف درجه خیلی زیاد است، حتی امور جسمانی‌اش هم با این جا خیلی متفاوت است، به همین دلیل است که تعبیرات دنیایی از رساندن آن معانی اخروی ناقص است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ»<sup>۱</sup> یعنی در دنیا هر چه که آدم می‌شنود، شنیده‌اش خیلی بیشتر است از آنچه که می‌بیند و در آخرت بر عکس، آنچه که می‌بیند خیلی بیشتر است از آنچه شنیده است. یعنی با الفاظ دنیا نمی‌شود آخرت را بیان کرد.<sup>۲</sup>\*

«يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۷۱)  
 «(این در حالی است که) ظرف‌ها (ی غذا) و جام‌های طلائی (شراب طهور) را گرداگرد آن‌ها می‌گردانند؛ و در آن بهشت) آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد موجود است؛ و شما همیشه در آن خواهید ماند.»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۲. در قرآن می‌خوانیم: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» «هیچ کس نمی‌داند، که چه پاداش‌های مهمی که مایه روشنایی چشم است برای آن‌ها نهفته است؛» (سجده / ۱۷) یعنی امکان ندارد انسان در این دنیا بفهمد. در همین زمینه یک حدیث نبوی است که: «وَفِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «آن‌جا چیزهایی است که نمونه‌اش را نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است» (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۷).

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۴۳-۲۹.

ظروفی زرین و جام‌هایی از نوشیدنی‌ها دور آن‌ها گردانده می‌شود. ما با این تعبیرات آشنا هستیم، ولی برای این که کسی خیال نکند که آنچه بیان می‌شود نظیر همین‌هایی است که ما در مجالسمان داریم، بعد می‌گوید: همین قدر بدانید که آنچه نفوس مایل باشد و آنچه چشم‌ها از آن لذت برد در بهشت هست. اشاره به این که الفاظ برای افاده آن معنا کوتاه است؛ چیزی که چشم‌ها از آن لذت می‌برد، موضوع «زیبایی» است که یک امر روحی و معنوی است. بعضی از مفسرین گفته‌اند «عین» در این جا اعم از عین رأس و عین قلب است؛ یعنی آنچه بینش انسان و دیدن انسان از آن لذت می‌برد.

بالاترین لذت روحی همین است که خطاب به آن‌ها برسد که شما برای ابد در این جا هستید. عبارت این آیه ابتدا به صورت غایب بیان شده است، گویا برای دیگران بهشت توصیف می‌شود؛ بهشتیان که می‌دانند، برای دیگران گفته می‌شود تا آن‌ها هم بدانند اوضاع از چه قرار است. دوباره در آخر آیه کلام از غیبت به خطاب می‌آید.\*

«وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» (۷۳)

«این بهشتی است که شما وارث آن می‌شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید و در آن برای شما میوه‌های فراوان است که از آن می‌خورید.»

بعد از آن که اعلام جاوید ماندن را از طرف خداوند به آن‌ها می‌دهند، در این آیه علت و دلیلش را ذکر می‌کنند. آن بهشت عالی است که شما به موجب اعمال خودتان و ارثش هستید؛ یعنی

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۴۴-۴۳.

محصول دنیا و عالم تکلیف شماست.

مفسرین در این جا بحث کرده‌اند که چرا تعبیر «ارث» به کار برده شده است؟ بعضی گفته‌اند که همه انسان‌ها جایگاهی در بهشت دارند، ولی عده‌ای به موجب اعمال بد خودشان از آن محروم می‌مانند و دیگران وارث می‌شوند. این خیلی بعید به نظر می‌آید، چون می‌گوید تمام بهشت را به ارث می‌برند. بعضی گفته‌اند که اصلاً «اُورث» مفهوم ارث ندارد، اعطاء است؛ یعنی این بهشتی است که به شما اعطا شده است. این هم بعید به نظر می‌رسد که مفهوم اعطا با کلمه «ارث» بیان شده باشد. علت کاربرد «ارث» در این جا این است که مالک اصلی همه چیز، در دنیا و آخرت خداست، اما عالم دنیا عالم حجاب است، یعنی مالکیت خداوند برای ما ظهور ندارد و ما اسباب ظاهری را می‌بینیم، پس وقتی وارد قیامت می‌شویم، می‌بینیم همه مالکیت‌ها باطل و ضایع شد و همه به مالک اصلی برگشت «لَمَنْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱</sup> مالکیت حقیقی خداوند ظاهر می‌شود، خداست که وارث همه چیز است.<sup>۲</sup> پس این جا که تعبیر «ارث» به کار رفته، برای این است که می‌خواهد بگوید مالکیت شما شأنی از شؤون مالکیت خداوند است. در پایان به میوه‌های فراوان آن جا اشاره می‌کند، که همه آن‌ها را می‌توانید استفاده کنید ولی آن‌ها تمام شدنی نیست.

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ» (۷۴)

«(ولی) مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می‌مانند.»

از این آیه وصف جهنمی‌ها شروع می‌شود. مجرمان (البته

۱. حکومت امروز برای کیست؟ برای خداوند یکتای قهار است (غافر/ ۱۶).

۲. «إِنَّا نَخْلُقُ تَرْتُّ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا» «ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می‌بریم» (مریم/ ۴۰).

مقصود گروهی از آن‌ها ایند که خود قرآن معین کرده است) در عذاب جهنم جاوید می‌مانند. در این جا کلمه «مجرم» خصوص کافریا مشرک نیست، چون اولاً، «مجرم» یعنی گنهکار و ثانیاً، قرآن خلود (عذاب همیشگی) را منحصر به کفار نکرده است و ممکن است مسلمانان هم در اثر بعضی از گناهان مانند قتل عمد، خالد در جهنم باشند.

«لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَ مَا ظَلَمْنَا هُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (۷۶)

«هرگز عذاب آنان تخفیف نمی‌یابد، و در آن جا از همه چیز مأیوسند. ما به آن‌ها ستم نکردیم، آنان خود ستمکار بودند.»

اگر انسان دچار شدیدترین رنج‌ها باشد ولی امیدی به این داشته باشد که بالأخره این رنج تمام شدنی است، تحمل آن آسان‌تر است. برای خالدین در جهنم، نبودن این امید، عذاب روحی شدیدتری را نسبت به عذاب جسمی به دنبال دارد.

در ادامه می‌فرماید: این‌ها خودشان به خودشان ستم کرده‌اند؛ یعنی ما چیزی را از خارج به آن‌ها تحمیل نکرده‌ایم، این همان ظلم خودشان بر خودشان است که این‌جا ظاهر شده است. در حقیقت این آیه پاسخی است به این سؤال که «آیا خلود در جهنم خلاف عدل الهی نیست؟»

«وَ نَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ» (۷۷)  
 «آن‌ها فریاد می‌کشند: «ای مالک دوزخ! (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید: شما در این جا ماندنی هستید.»

یگانه آرزوی آن‌ها این است که بمیرند، ولی در آن جا مرگی وجود ندارد. بعضی از مفسرین گفته‌اند: این‌ها با این که می‌دانند

مرگی وجود ندارد، ولی به سبب آن ملکاتی که در دنیا دارند و دیده‌اند مرگ در دنیا وجود دارد، گویا یک نوع قیاس می‌کنند و فریاد می‌کنند: ای مالک! پروردگارت کار ما را تمام کند و او جواب می‌دهد: شما ماندنی هستید.\*

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۷۸)

«ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از حق کراهت داشتید.»

در آیات قبل بهشتیان را تسلیم حق معرفی کرد: «کائوناً مُسْلِمِينَ» و این جا بر عکس، خطاب به اهل جهنم می‌گوید: ما حقیقت را بر شما عرضه کردیم، لکن بیشتر شما نه تنها مسلمان نشدید که حالت نفرت و کینه هم نسبت به حق و حقیقت پیدا کردید. این طبعاً جز خلود، چیز دیگری به دنبال ندارد.

خداوند هر کسی را بر فطرت اسلام و تسلیم به سوی حقیقت آفریده<sup>۲</sup> و آنچه که در درجه اول برای هر کسی واجب و لازم است این است که نگذارد عناد با حقیقت در روحش رشد کند تا مبادا او را به حالت ضدانسان درآورد. انسان اگر با این فعلیت یعنی در حالت دشمنی با حقیقت از دنیا برود، همین دشمنی اش با حق تا ابد با او همراه است و تا ابد که در قیامت می‌سوزد هیچ وقت

۱. این که نام فرشته اختیار دار جهنم، مالک است، مانند نامگذاری‌های دنیا نیست، بلکه عین صفت و حقیقت است. این مالک مظهری از خودخواهی‌های انسان و مالکیت انسان است. به فرشته خادم بهشت هم که رضوان می‌گویند برای آن است که سخن از خشنودی و رضای پروردگار است.

\* آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۴۹-۴۷.

۲. «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ فَاَبَوَاهُ يَهْدِيَانَهُ اَوْ يَمَجِّسَانَهُ» «هر کس در ابتدا با فطرت پاک الهی به دنیا می‌آید و این والدین او هستند که او را یهودی یا مسیحی می‌کنند» (کافی، ج ۲، ص ۱۲).

پشیمانی واقعی نخواهد داشت.<sup>۱</sup> به همین دلیل قرآن می‌گوید: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»<sup>۲</sup> پس کسی به این‌ها ظلم نکرده است، همانی که خودشان آورده‌اند تا ابد با آن‌ها خواهد بود.

البته این راجع به همان افرادی است که در جهنم خالد هستند، و زمانی است که عناد با حق و حقیقت ملکه و صورت انسان شده باشد؛<sup>۳</sup> ولی به نص خود قرآن بسیاری از عذاب‌ها پایان پذیرفتنی است؛ یعنی این‌طور نیستند که همه اهل جهنم برای ابد در آن جا باقی بمانند «لَا يَشِينُ فِيهَا أَحْقَابًا»<sup>۴</sup>، تعداد افرادی که تا ابد در جهنم می‌مانند خیلی کم است.

البته در مقابل این احتمال که مخاطب آیه، مطلق بشر است، احتمال دیگری هم هست و آن این که مخاطب فقط همین اهل جهنم باشند. در میان اهل جهنم کسانی هستند که به دلیل دیگری جهنمی شده‌اند، نه به دلیل عناد با حق، در نتیجه این «ماکثون» اعم است از این که خالد باشند یا غیرخالد.

۱. باید توجه داشت که مسأله عناد با حق، با مسأله عرضه نشدن حقیقت، متفاوت است. کسانی که به آن‌ها حقیقت عرضه نشده و به اصطلاح «قاصر» هستند، لزوماً معذب نخواهند بود. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» ما هرگز قومی را عذاب نمی‌کنیم پیش از آن‌که حجت را بر آن مردم تمام کرده باشیم» (اسراء / ۱۵).

۲. اگر به دنیا بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می‌گردند (انعام / ۲۸).

۳. یکی از آیات قرآن که به شکل عجیبی این حالت کراهت حق را تجسم می‌کند، این است: «وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابَهُ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ» «توجه کن به آن وقتی که این‌ها گفتند: خدایا اگر این قرآنی که آمده حق است و از نزد تو آمده، سنگی از آسمان بر ما بفرست یا عذاب دردناکی نازل کن» (انفال / ۳۲).

۴. مدت‌های طولانی در آن می‌مانند (نبأ / ۲۳).

«أَمْ أَلْبِسُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ» (۷۹)

«بلکه آن‌ها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند؛ ما نیز اراده

محکمی (در باره آن‌ها) کردیم».

در آیه قبل گفته شد که این‌ها حق را دشمن می‌دارند. در این آیه می‌فرماید: مسئله تنها کراهت و تنفر داشتن از حق نیست، بلکه این‌ها یک سلسله نقشه‌ها و مکرها هم برای مبارزه با پیغمبر و قرآن به کار بردند. «ابرام» نقطه مقابل «نقض» است. وقتی که چیزهایی مثل پنبه و پشم را با رسیدن محکم می‌کنند این را «ابرام» می‌گویند. «نقض» که نقطه مقابل ابرام است یعنی یک امر پیچیده شده محکم را باز کردن، در قرآن آمده است: «كَأَلَيْكَ نَقَضْتُ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا»!

قرآن پس از اشاره به تصمیم آن‌ها مبنی بر توطئه فوراً تهدید می‌کند: «فَأَنَّا مُبْرِمُونَ»؛ یعنی ما هم متقابلاً اراده محکمی درباره آن‌ها داریم. در قرآن این منطق وجود دارد و در جای دیگر آمده است که «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا»<sup>۲</sup> یعنی آن‌ها مکر به کار بردند، ما هم مکر به کار بردیم و مکر آن‌ها را از بین بردیم. این مطلب به بیان‌های مختلف در قرآن آمده است که با خدا نمی‌شود مکر کرد و نمی‌توان خدا را فریب داد.<sup>۳</sup>\*

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» (۸۰).

۱. مانند زنی که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام، وا می‌تابید (نحل/ ۹۲).

۲. نمل/ ۵۰.

۳. در قرآن در مورد منافقین چنین آمده: «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» «منافقین در مقام فریب خدا و مؤمنین بر می‌آیند و نمی‌دانند که خودشان را فریب می‌دهند» (بقره/ ۹).

\* آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۶۵-۵۰.



«آیا آنان می‌پندارند که ما اسرار نهانی و سخنان درگوشی  
آن‌ها را نمی‌شنویم؟! آری رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنان  
هستند و می‌نویسند.»

آن‌ها خیلی محرمانه و سری در دل خودشان نقشه‌ها کشیدند  
و با یکدیگر نجوا کردند تا فاش نشود و گمان کردند بازی‌هایی را که  
بشری با بشر دیگر درمی‌آورد با خدا می‌شود در آورد؛ درحالی که  
گفتار و رفتار آن‌ها همه ثبت و ضبط شده و در قیامت به خودشان  
ارائه می‌شود.

«قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» (۸۱)

«بگو: اگر برای خدا فرزندی بود، من نخستین پرستنده او  
بودم.»

قبل از تفسیر این آیه، دو مقدمه را ذکر می‌کنیم: اول این که  
این فکر که خدا دارای فرزند است، هم در مسیحیت که می‌گفتند:  
«الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» یعنی مسیح پسر خداست و هم در گار جاهلیت  
که می‌گفتند: فرشتگان، دختران خدا هستند وجود داشته است.  
اصلاً بت پرستی کفار جاهلیت، از فرشته پرستی، و فرشته  
پرستی‌شان از این فکر که فرشتگان دختران خدا و محترم هستند  
سرچشمه می‌گیرد؛ چون آن‌ها بت‌ها را تمثیل فرشتگان  
می‌دانستند. البته نسل‌های بعد که آمدند، به این مطلب که بت‌ها  
تمثیل فرشتگانند، توجهی نداشتند.

مطلبی که متمم این مقدمه است این است که در مسئله  
«پرستش» دو نوع تفکر وجود دارد: یکی این که پرستش بشر از بت و  
حیوانات و... شروع شده تا ارباب انواع مختلف، و بالاخره به  
پرستش خدا می‌رسد. نظر دیگری که قرآن بیان می‌کند این است که

در بدو امر، پرستش خدای یگانه حاکم بوده و انحراف از آن منجر به بت پرستی‌ها شده است. یعنی توحید تکامل یافته بت پرستی نیست، بلکه بت پرستی صورت انحرافی خداپرستی است.

مقدمه دیگر این است که آیا این آیه استدلال و برهان است یا جدل؟<sup>۱</sup> اگر آیه به شکل جدل باشد، معنایش این است که ما عجلتاً حرف شما را قبول می‌کنیم که اگر خدا فرزند داشته باشد باید عبادت شود، اما من که خدا را بهتر از شما می‌شناسم می‌دانم که خدا فرزند ندارد، اگر داشت من هم عبادت می‌کردم؛ پس اگر من عبادت نمی‌کنم به این دلیل است که او فرزند ندارد.

اما اگر به شکل برهان باشد به این معناست که اگر خدا فرزند داشته باشد، من منکر این خدا هستم<sup>۲</sup> و اصلاً خدایی را که فرزند داشته باشد قبول ندارم؛ یعنی محال است خدا، خدا باشد و صاحب فرزند باشد.<sup>۳</sup>\*

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا  
يَصِفُونَ» (۸۲).

۱. برهان این است که انسان مقدمه‌ای را که عین حقیقت است پایه قرار می‌دهد و از آن نتیجه می‌گیرد. در جدل، انسان مقدمه‌ای را در کلام خود می‌آورد که حقیقت نیست ولی طرف مقابل آن را قبول دارد، بعد روی قول خود طرف، او را محکوم می‌کند. قرآن دستور می‌دهد: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵).

۲. یکی از معانی کلمه عابد، «جاحد» به معنی منکر است.

۳. بین خلق و ایلام (فرزند آوردن) فرق است. خدا خالق جهان است (قُلْ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) ولی مولد و زاینده جهان نیست (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ). زایش این است که شیء از زاینده جدا و بعد بزرگ می‌شود، ولی خالق، مبدع و ابتکارکننده است؛ یعنی با اراده خودش مخلوق را به وجود می‌آورد، نه این که مخلوق را از وجود خودش بیرون بریزد.

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۶۷-۷۴.

«منزه است پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش، از توصیفی که آن‌ها می‌کنند».

چون صحبت از فرزند داشتن خدا شد و اصلاً این‌گونه سخنان در برابر خداوند، خلاف ادب است، بلافاصله بعد از آن، تسبیح خداوند آمده است: پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش<sup>۱</sup> از این توصیف‌ها (بچه داشتن) منزه است. این تسبیح گفتن مانند «العیاذ بالله» است که ما قبل یا بعد از منسوب کردن برخی امور به خداوند می‌گوییم.

«فَدَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ» (۸۳)

«آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور و سرگرم بازی شوند تا روزی را که به آن‌ها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند)».

خداوند به پیامبر ﷺ می‌گوید: رهایشان کن، بگذار در این اوهام و حماقت‌ها فرو بروند. بگذار بازی کنند، و به این بازیچه‌ها که خود ساخته‌اند دلخوش باشند؛ یعنی دیگر آمیدی به نجات آنان نیست، تا آن روزی را که به آن وعده داده شده‌اند، ملاقات کنند.

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (۸۴)

«او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود؛ و او حکیم و علیم است».

این آیه تأکیدی بر آیه ۸۲ است. ذات حق او در آسمان، همان میزان خداست که در زمین خداست. آیه، عظمت الهی را بیان

---

۱. به مجموع عالم از آن جهت که عرصه تدبیر و اراده الهی است «عرش» گفته می‌شود.

می‌کند. علت این که عده‌ای ملائکه را فرزندان خداوند می‌دانستند این بود که خدا را در آسمان خیال می‌کردند و با خود می‌گفتند: لابد اموری مانند توالد و تناسل که در زمین وجود دارد در آسمان هم هست<sup>۱</sup>. این آیه می‌گوید: جای خدا در آسمان نیست که بگوییم خدا فقط در آسمان است. برای او آسمان و زمین یکی است.

در انتها بار دیگر به حکمت و علم خدا اشاره می‌کند. حکیم است، یعنی کارهایش براساس حکمت و بینش است، و علیم است یعنی بر همه چیز آگاه است.

«وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ  
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۸۵)

«پربرکت و پایدار است کسی که حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است از آن اوست؛ و آگاهی از قیام قیامت نزد اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید».

در کلمه «تبارک»، هم مفهوم ایجاب و هم مفهوم سلب و نفی وجود دارد. مفهوم نفی آن این است که پروردگاری که مُلک آسمان‌ها و زمین یعنی تدبیر عالم به دست اوست منزه است؛ و مفهوم ایجابی آن است که تمام برکت‌ها و خیرها در دست اوست. مُلک آسمان‌ها و زمین و هر چه میان آن‌هاست، یعنی مُلک تمام جهان از اوست. علم قیامت منحصرراً در دست اوست و همه به سوی او بازگشت می‌کنید.\*

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ

۱. یونانی‌ها هم این افکار را داشتند. آن‌ها قبل از سقراط اساطیری داشتند که معروف است، و مردم بت‌پرستی بودند و ارباب انواع را می‌پرستیدند و تمام آنچه را در زندگی بشری خود داشتند به خدایان (رب النوع‌ها) نسبت می‌دادند؛ مانند ازدواج، تولد و...

\*. آشنایی با قرآن، ج ۵، صص ۷۷-۷۵.

بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (۸۶)

«آن غیر خداها که عده‌ای آن‌ها را می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند؛ مگر آن‌ها که شهادت به حق داده‌اند و آگاهند.»

در این آیه مسئله شفاعت مطرح شده است. در قرآن نوعی از شفاعت نفی شده و نوعی دیگر اثبات شده است و هر دو جزو اصول خداشناسی قرار داده شده و قرآن عنایت زیادی دارد که هر دو درک بشود. باید ببینیم قرآن در مورد شفاعت مثبت و شفاعت منفی چه شرایطی را ذکر می‌کند تا بفهمیم آیا اعتقاد به شفاعت کفر و شرک است یا ربطی به کفر و شرک ندارد؟ آیا شفاعت خواستن مطلقاً اشکال دارد یا تابع شفیع است و از شفیع که قرآن شفاعت او را تأیید کرده، شفاعت خواستن اشکالی ندارد؟

این آیه از آیاتی است که شفاعت را تأیید و اثبات کرده است. آن غیر خداها که عده‌ای آن‌ها را می‌خوانند، اختیار شفاعت ندارند، مگر یک دسته، که مالک شفاعت هستند؛ یعنی دسته‌ای که به حق معترف باشند. گفته‌اند مقصود از «حق»، توحید است، یعنی موحد باشند. پس قهراً شفاعت کار بت و امثال آن نیست، بلکه شفاعت از شؤون توحید است.

عبارت «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» را دو گونه تفسیر کرده‌اند: یکی این که «شهد» را شهادت زبانی بگیریم؛ آن‌هایی که به زبان‌شان به حق، یعنی به توحید اعتراف می‌کنند، اما فقط اعتراف زبانی نیست، از روی دانایی و آگاهی به توحید اعتراف دارند. ولی تفسیر دیگر که شاید بهتر باشد این است که: در خود «شهد» مفهوم «یعلمون» آمده است، آن‌هایی که شهادت به حق می‌دهند، یعنی حق و توحید را شهوداً درک می‌کنند و آگاه به کار خودشان هستند. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» یعنی می‌دانند که درباره چه کسی شفاعت کنند و درباره چه کسی

شفاعت نکنند.

در این آیه دو چیز شرط شفاعت ذکر شده است: یکی اهل توحید بودن و دیگری آگاهی بر احوال شفاعت شونندگان؛ و بت‌ها هیچ‌یک از این دو شرط را ندارند. شرط دیگری که در چند آیه قرآن ذکر شده این است که شفاعت از ناحیه خدا شروع می‌شود. این خداست که شفیع را برمی‌انگیزد و به او اجازه شفاعت کردن می‌دهد. «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»<sup>۱</sup>.

شرط دیگری که مربوط به صلاحیت شخص مورد شفاعت است در آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»<sup>۲</sup> بیان شده است و در این جا هم کلمه «يَعْلَمُونَ» اشاره به آن داشت. برای آن که در مسائل مربوط به شفاعت و مغفرت، مردم باید در حال خوف و رجا باشند، همه شرایط کسی که شفاعت درباره او صورت می‌گیرد ذکر نشده است؛ ولی اجمالاً این مقدار بیان شده است که اصل ایمانش باید مورد پسند باشد، یعنی از مشرک شفاعت نمی‌شود؛ چون شرک قابل مغفرت نیست.<sup>۳</sup>

آیا ایمان به رسالت، نبوت و امامت هم مانند ایمان به توحید در شفاعت شرط است یا نه؟ اگر ایمان نداشتن به این امور از روی کفر و عناد باشد، یعنی شخص حقیقت را درک کرده و عناد ورزیده باشد، شفاعت شامل چنین کسی نمی‌شود و در غیر این صورت مانعی ندارد و در حدیث هم این مطلب وارد شده است.<sup>۴</sup>

۱. کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟ (بقره/ ۲۵۵).

۲. آن‌ها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای) اوست، شفاعت نمی‌کنند (انبیاء/ ۲۸).

۳. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ» «خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد و غیر از آن هر گناهی را مورد عفو قرار می‌دهد» (نساء/ ۴۸).

۴. حدیث معروفی از ائمه علیهم‌السلام رسیده است که از درهای بهشت، یک در

از طرف دیگر یک سلسله شفاعت‌های منفی در قرآن هست که قرآن در کمال صراحت آن‌ها را نفی کرده و فرموده است: «لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ»<sup>۱</sup> یعنی در قیامت خرید و فروش و دوستی و شفاعتی نیست. ما باید ببینیم عقایدی که در آن زمان، درباره شفاعت داشته‌اند، چگونه عقایدی بوده که قرآن آن را باطل دانسته است. برای آن‌ها مسئله اذن خدا و صلاحیتی که شفیع و مشفوع‌له باید داشته باشد، مطرح نبوده است. آن‌ها در مسئله توحید، معتقد بودند خدای بزرگ فقط خالق عالم است؛ ولی در تدبیر عالم کار دست دیگران است و خدا افعال آن‌ها را تصویب کرده است. همین مخلوقات خدا هستند که این عالم را اداره می‌کنند. اعتقاد مشرکین به شفاعت ناشی از همین تفویض بود؛ یعنی آن‌ها معتقد بودند که کار از دست خدا بیرون است و دست بت‌هاست. این بود که به جای این که متوجه خدا بشوند متوجه بت‌ها می‌شدند و معتقد بودند این‌ها باید کار را درست کنند؛ در حالی که باید بدانیم این‌گونه فکر و اعتقاد با اساس توحید منافات دارد.<sup>۲</sup>

---

اختصاص به سایر اهل توحید دارد؛ یعنی موحدینی که مسلمان نیستند، ولی به شرط این که بغض ما را نداشته باشند (بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۹).

۱. بقره / ۲۵۴.

۲. یک اثر تعلیمی و تربیتی در کار انبیا، ارایه همین مطلب است که هیچ چیز به صورت استقلال (یعنی: چه خدا بخواهد و چه نخواهد) در عالم وجود ندارد. در چند جای قرآن قطعی‌ترین کارها قائم به مشیت الهی شده است، مانند جاوید ماندن مردم در بهشت که با لفظ «الاماشاء» بیان شده است. یعنی آن‌ها در بهشت جاوید هستند، مگر این که خدا بخواهد. اصولاً اعتقاد به «امر بین امرین» در نظام تکوین این است که نظام علل و معلولات و اسباب و مسببات، نظام حقیقی و واقعی است نه ظاهری؛ یعنی این‌ها واقعاً در عالم اثر دارند. بر خلاف اعتقاد جبرپون. ولی در اثر داشتن، استقلال ندارند. یعنی چنین نیست که این‌ها چه خدا بخواهد و چه نخواهد، اثر